

گفت‌وگوی «جوان» با برادر جاویدالاثر شهید حمیدرضا محمدعلی تفرشی در سی و هفتمین سالگرد فقدانش

# انگشتانش شکست اما لب به توهین امام باز نکرد

علیرضا محمدی

۳۷ سال پیش در چنین روزهایی (فروردین ۵۹) حمیدرضا محمدعلی تفرشی در کوه‌های بین سنندج و یانه ناپدید می‌شود. سرنویست او در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد و هر از گاهی خبر از زنده بودن یا شهادتش مخابره می‌شود. شهید تفرشی با نام مستعار امیر، از رزمندگان نسل اولی بود که شرح شکنجه‌ها و سختی‌هایی که در زندان مخوف دولت تو بر او گذشت، می‌تواند دستاویز خلق اثری هنری توسط یک فیلمساز یا نویسنده قرار گیرد. داستانی مهیج از قهرمانی‌ها و ایستادگی‌های مردی که تنها به جرم اهانت نکردن به تصویر امام، توسط ضد انقلاب دموکرات انگشت‌دست‌هایش شکسته شدند و ریش‌هایش را از بیخ کندند! در نهایت مرارت‌های دوران اسارت شهید تفرشی اعلام می‌شود احتمالاً او در اردیبهشت سال ۶۰ در اثر بیماریان زندان دولت تو به شهادت رسیده است اما به گفته اکبر برادر کوچک‌تر او، پدر و مادرشان تا زنده بودند چشم به راه داشتند تا پسر ارشدشان روزی از اسارت بازگردد. گفت‌وگویی ما با اکبر محمدعلی تفرشی برادر کوچک‌تر شهید را پیش رو دارید.



شهید امیر تفرشی با برادران مستقیم

**اصالتی تفرشی دارید که فامیل تان به تفرشی ختم می‌شود؟**

ما خیلی وقت است که ساکن تهران هستیم. حداقل پدر و مادرمان هر دو زاده این شهر هستند و تا آنجا که من اطلاع دارم، هیچ از تباطی باشهر تفرش نداریم. پدرم مرحوم علی اصغر محمدعلی تفرشی اهل کوجه دردار تهران بود و خانواده مادرمان مرحوم قدسی فرج‌الله بیک هم در محله سوهانک زندگی می‌کردند. خانه خودمان هم در خیابان خسارون حوالی میدان خراسان بود. ما در خانواده دو خواهر و دو برادر بودیم. بعد از دو خواهر خدا حمیدرضا را در سال ۳۹ به پدر و مادرمان می‌دهد و سه سال بعد هم که من متولد می‌شوم.

**اغلب جوان‌های جنوب شهری و مذهبی بار اصلی انقلاب را به دوش کشیدند، حمیدرضا هم از جوانان انقلابی بود؟**

ما یک خانواده مذهبی داشتیم و وضع مالی مان هم متوسط بود. پدرمان شغل ثابتی نداشت. یک مدت شاطری می‌کرد و مدتی دیگر مغازه باز کرده بود و هله هوله می‌فروخت و یک وقتی هم کارهای دیگر انجام می‌داد اما هم او و هم مادرمان از تقیید مذهبی خوبی برخوردار بودند که باعث شدند همگی ما مذهبی بار باشیم خصوصاً برادر امیر که زمان پیروزی انقلاب ۱۸ سال داشت و در اثر رفت و آمد به مسجد امام علی (ع) محله‌مان، یک جوان انقلابی تمام عیار بار آمده بود. وی در پیش اعلامیه‌های حضرت امام و شرکت در راهپیمایی‌ها و کارهایی از این دست فعالیت می‌کرد. شهید تفرشی کشتی گیر هم بود و توان جسمی بالایی داشت. خیلی جاذبه داشت و من می‌ترسیدم خصوصاً وقتی سعی می‌کرد کنترل‌کم کند که میادا جذب رفتای نایاب شوم.

**چرا شهید تفرشی دو نام دارد؟**

اسم شناسنامه‌ای ایشان حمیدرضا است اما از همان دوران کودکی امیر صدایش می‌زدیم. ایشان خصوصاً برادرمان هم به امیر شهرت داشت. وقتی برادرم به دست دموکرات‌ها اسیر شده بود، پدرم پیگیر سرنوشتش می‌شود و شهید را به عنوان حمیدرضا تفرشی معرفی می‌کند. آن کسی که رابط بود می‌گوید ما کسی به این نام نداریم. گویا برادر ما به اسم امیر می‌شناسند و به اشتباه می‌گوید کسی به اسم حمیدرضا تفرشی اسیر نیست.

**قبل از اینکه به ماجرای اسارت ایشان برادرانم، گویا شهید تفرشی مدتی همراه گروه دستمال سرخ‌ها بود؟**

بله، ایشان از طریق شمس‌الله رحیمی و شهید ماشاءالله استاد مرتضی به این گروه می‌پیوندند. البته از مقطع حضور این گروه در

مهاباد عوضان می‌شود. برادرم یک نیروی اطلاعاتی بود و در تهران فعالیت‌های اطلاعاتی وسیعی داشت. به همین خاطر اجازه نمی‌دادند به کردستان برود. نهایتاً کار به جایی می‌رسد که امیر اعتصاب غذا می‌کند تا اجازه اعزام می‌گیرد. از مهاباد با اصغر و صالی همراه می‌شود تا اوایل سال ۵۹ که به اتفاق تعدادی از همزمانش باز به کردستان برمی‌گردند و این بار در میانه راه بانه به سردشت، برادرم به اتفاق چند رزمنده دیگر به اسارت دموکرات‌ها می‌آیند.

**گویا نوشته‌ای از شهید رضا مرادی مانده است که در آن از برادر تان به عنوان شهید یاد کرده است، در حالی که تاریخ شهادت مرادی قبل از شهادت امیر تفرشی است؟**

بعد از اسارت برادرم اخبار ضد و نقیضی از سرنوشت ایشان مخابره می‌شد. یک عده می‌گفتند ایشان و سایر اسرار را همان شب اول تیزباران کرده‌اند. بنابراین تا مدتی همزمانش فکر می‌کردند ایشان شهید شده‌است و احتمالاً شهید رضا مرادی هم در همین زمان از شهادت امیر نوشته بود. چند ماه بعد از ناپدید شدن امیر خبر رسید که او هنوز زنده است و در اسارت دموکرات‌ها به سر می‌برد. خود ما تا مدتی سردرگم بودیم و نمی‌دانستیم واقعاً چه اتفاقی برایش افتاده است. مطالبی که الان می‌خواهم برایتان عرض کنم به مرور به ما اطلاع داده شد. در واقع هرازگاهی اخباری از او به دستمان می‌رسید. مثلاً یک بار می‌گفتند ضد انقلاب تصویر امام را به امیر داده تا به ایشان اهانت کند اما شهید سر باز می‌زند و آنها نیز انگشت‌هایش را می‌شکنند و ریش‌هایش را از بیخ می‌کنند. همچنین بعدها به ما گفتند برادرم همراه یک اسیر ارتشی به نام سرگرد سامی مقام از زندان فرار می‌کنند. هفت شبانه روز در کوه‌ها سرگردان می‌شوند تا به یک روستایی می‌رسند. به ناچار به او اعتماد می‌کنند و می‌گویند که اسیر زندان دولت تو بوده‌اند. چوپان به آنها پناه می‌دهد اما وقتی امیر و آن سرگرد ارتشی خواب بودند می‌رود و هر دو را لو می‌دهد. خلاصه برادرم را برمی‌گرداند دولت تو و از بازجویی می‌کنند. امیر هم برای اینکه به این نام نداریم. گویا برادر ما به اسم امیر می‌شناسند و به اشتباه می‌گوید کسی به اسم حمیدرضا تفرشی اسیر نیست.

**این اطلاعات چطور به دست شما می‌رسید؟ چرا اینقدر در سرنوشت شهید اطلاعات ضد و نقیض وجود داشت؟**

در مقطعی برخی از رزمنده‌ها با ضد انقلاب معاوضه می‌شدند یا عده‌ای از اسرا آزاد می‌شدند

یا کسی از ضد انقلاب اسیر می‌شد و او اطلاعاتی از سرنوشت زندانیان می‌داد. البته عرض کردم که همه این اطلاعات به مرور به ما داده شد و هر کسی از زاویه دید خودش خبری به ما می‌داد. از طرف دیگر ضد انقلاب هم سعی می‌کرد اخبار ضد و نقیضی از سرنوشت اسرایش پخش کند. مثلاً یک بنده خدایی به نام آقای حمید ساعتی که از زندان دولت تو رها شده جزو آمار شهدا جا بدهند.

**خود شما هم پیگیر سرنوشت شهید شدید؟**

مرحوم پدرم خیلی پیگیر بود. حتی یک بار اعلام کردند عده‌ای از اسرا زنده با تعدادی از اسرای ضد انقلاب مبادله خواهند شد. پدرم به رابطی که قرار بود کار مبادله را انجام دهد نام حمیدرضا تفرشی را می‌دهد. آنها هم می‌گویند چنین کسی بین اسرا با ساسدار نیست. گویا آنجا برادرم را به اسم امیر می‌شناختند و نمی‌دانستند که امیر همان حمیدرضا شاست. شهید تفرشی از رزمندگان و جوانان نسل اول بعد از پیروزی انقلاب بود، چه تعریفی از خصوصیات اخلاقی ایشان برای جوانان نسل حاضر دارید؟

امیر یک جوان غیرتی و مذهبی بود. امثال او به دنبال دین و مذهب در شرایطی می‌رفتند که محیط پیرامونشان پر از فساد بود و رژیم گذشته سعی می‌کرد به اشکال مختلف فکر و ذهن جوان‌ها را بسه‌انحراف بکشاند. من نمازها و روزه‌های امیر را به خوبی به یاد دارم. همین مفید بودنش به امور مذهبی برای من الگو بود. امیر کشتی گیر بود و یک مرام لوطی‌مابانه داشت. غیرت‌ش اجازه نمی‌داد کسی در محله مان کار خلاف انجام دهد. بعضی اوقات با او باش برخورد می‌کرد و آنها هم از او حساب می‌بردند. البته اینطور نبود که بخواهد گردنکشی کند، در کل آدم سر به زیری بود و آزارش به کسی نمی‌رسید. خدا می‌خواست او را به بهترین شکل از میان ما ببرد. امیر ما‌ها زیر سخت‌ترین شکنجه ضد انقلاب تاب آورد تا به پاک‌ترین وجه به دینار پروردگارش نائل شود.

را جدا کردند و بردند پشت یک تپه‌ای و صدای رگبار گلوله آمد. به این معنا که آنها را اعلام کرده‌ایم. ساعتی می‌گفت بین آن هشت نفر سرگرد سامی مقام هم بود. دو ماه بعد دیدم ای دل غافل سامی مقام هنوز زنده است و به دلیل عفونت کلیه‌هایش بستری است. آنجا بود که فهمیدم احتمال دارد همه آن هشت نفر زنده باشند و ضد انقلاب به دروغ سعی کرده آنها را جزو آمار شهدا جا بدهند.

**خود شما هم پیگیر سرنوشت شهید شدید؟**

مرحوم پدرم خیلی پیگیر بود. حتی یک بار اعلام کردند عده‌ای از اسرا زنده با تعدادی از اسرای ضد انقلاب مبادله خواهند شد. پدرم به رابطی که قرار بود کار مبادله را انجام دهد نام حمیدرضا تفرشی را می‌دهد. آنها هم می‌گویند چنین کسی بین اسرا با ساسدار نیست. گویا آنجا برادرم را به اسم امیر می‌شناختند و نمی‌دانستند که امیر همان حمیدرضا شاست. شهید تفرشی از رزمندگان و جوانان نسل اول بعد از پیروزی انقلاب بود، چه تعریفی از خصوصیات اخلاقی ایشان برای جوانان نسل حاضر دارید؟

امیر یک جوان غیرتی و مذهبی بود. امثال او به دنبال دین و مذهب در شرایطی می‌رفتند که محیط پیرامونشان پر از فساد بود و رژیم گذشته سعی می‌کرد به اشکال مختلف فکر و ذهن جوان‌ها را بسه‌انحراف بکشاند. من نمازها و روزه‌های امیر را به خوبی به یاد دارم. همین مفید بودنش به امور مذهبی برای من الگو بود. امیر کشتی گیر بود و یک مرام لوطی‌مابانه داشت. غیرت‌ش اجازه نمی‌داد کسی در محله مان کار خلاف انجام دهد. بعضی اوقات با او باش برخورد می‌کرد و آنها هم از او حساب می‌بردند. البته اینطور نبود که بخواهد گردنکشی کند، در کل آدم سر به زیری بود و آزارش به کسی نمی‌رسید. خدا می‌خواست او را به بهترین شکل از میان ما ببرد. امیر ما‌ها زیر سخت‌ترین شکنجه ضد انقلاب تاب آورد تا به پاک‌ترین وجه به دینار پروردگارش نائل شود.

شهید تفرشی به همراه برادر کوچک‌ترش

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید قدرت‌الله متین راسخ

**بخشندگی رازی داشت که قدرت‌الله را آسمانی کرد**

فریده موسوی

نام «قدرت‌الله متین راسخ» روی تابلوی کوچهای دیده می‌شد که بارها و بارها از کنارش عبور کرده بودم. تابلویی که طی چندین سال چند بار از سوی شهرداری تغییر کرد، اما نام متین راسخ همچنان روی آن بود و یادش را در اذهان تازه و تازه‌تر می‌کرد. عاقبت یک روز تصمیم گرفتم از قدرت‌الله متین راسخ چیزی بیشتر از یک نام بدانم. اینکه کجا زندگی می‌کرده و چطور آدمی بوده و چگونه به شهادت رسیده است. پرسان پرسان منزل شهید در خیابان داوود سلامت را پیدا کردم. در خانه‌ای که همسر شهید در آن زندگی می‌کند و هنوز عطر و بوی یک شهید را در خود دارد گفت‌وگوی ما را با سگینه علی اکبر بیگ، همسر شهید قدرت‌الله متین راسخ پیش رو دارید.

**حاج خانم! چطور با شهید متین راسخ آشنا شدید؟ اگر می‌شود کمی بیشتر ایشان را معرفی کنید.**

قدرت‌الله پسر خاله‌ام بود. متولد سال ۱۳۲۰ که حدود پنج سال از من بزرگ‌تر بود. ما اصالتی قزوینی داریم. خاله‌ام، یعنی مادر قدرت‌الله خیلی زود فوت شد. شوهر خاله‌ام ازدواج کرد و دست بچه‌هایش را گرفت و برای کار در راه آهن به تهران رفت. پسر خاله گاهی که به قزوین می‌آمد، به خاله‌اش که مادر من باشد سر می‌زد. همین رفت و آمدها باعث آشنایی بیشتر و نهایتاً ازدواج‌مان شد. بعد از ازدواج به تهران نقل مکان کردیم و زندگی مشترکمان را در همین خیابان داوود سلامت (آذربایجان ساساق) آغاز کردیم. همسرم تا کلاس هفتم درس خوانده بود و شغل قضایی داشت. طی چند سال زندگی مشترک خدا چهار دختر و دو پسر به ما داد. پس شهید زمانی که بچه‌های می‌رفت



شهید متین راسخ و داماد شهید

**شهادت همسر. من مدت‌هاست که نام کوچک شهید راسخ را روی تابلوی می‌بینم، دوست دارم از خصوصیات اخلاقی این شهید بیشتر بدانم.**

همسرم شغل قضایی داشت و زمانی که خیلی از مردم ماشین نداشتند، ما صاحب ماشین و زندگی نسبتاً خوبی بودیم. همین ممکن مای باعث شده بود قدرت‌الله با بخشندگی ذاتی که داشت، به تعداد نفرت بیشتری کمک کند. البته تا زمان شهادتش از کارهای خیرش خبر نداشتیم. بعد از اینکه به شهادت رسید چند نفری آمدند و گفتند ما وضع مالی خوبی نداشتیم و شهید قدرت‌الله به ما کمک می‌کرد. ما بود به خاتم‌ها بگویم اگر کسی کار فوری برایش پیش آمد مثلاً نصف شب خواست بیماراش را به بیمارستان برود و وسیله نداشت از همسرم بخواهد تا او آنها را به بیمارستان برساند. نمی‌دانم چه سری در کار خیر دیده بود که اینطور دواطلبانه انجامش می‌داد. هر رازی داشت نهایتاً او را لایق شهادت کرد.

**صاحب چند فرزند بود؟**

بله، ما صاحب چهار دختر و دو پسر شدیم. یکی از پسرهایم قاضی است و دیگری در بانک کار می‌کند. اتفاقاً دختر دوم نیز همسر شهید است. یعنی داماد شما هم به شهادت رسیده است؟ تقریباً یک سال بعد از شهادت قدرت‌الله، مادام به شهادت رسید. دخترم آن زمان تنها ۱۹ سال داشت.

**به نظر شما چطور می‌شود که یک نفر با داشتن همسر و شش فرزند راهی جبهه شود؟**

همسرم یک مرد کاملاً معتقد و انقلابی بود. حضرت امام و نهضت را می‌شناخت و نمی‌توانست نسبت به هجمه‌هایی که به کشور اسلامی مان می‌شد بی‌تفاوت بماند. آن زمان ما وضع مالی خوبی داشتیم. از شهید سن و سالی گذشته بود و کسی انتظار نداشت ایشان با شش فرزند راهی جبهه شود، اما همسرم بر اساس تکلیف عمل کرد و به جبهه رفت. با شناختی که ایشان از حضرت امام و نهضت شان داشتند، فعالیت‌های انقلابی هم می‌کردند؟

**پس شهید زمانی که بچه‌های می‌رفت**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲

**از بالا به پایین**

۱- ضربه‌ای روی ماوس رایانه- کنایه از عاصی و گناهکار است ۲- میوه خون‌ساز- سنگ طلق- پرسش فقهی ۳- پیر- پایتخت غنا- تلخ- کلمه کار خراب کن ۴- ضمیر غایب- دروازه شکم- اتاق درس- شلوار جین ۵- نوعی ظرف- نظاره کردن ۶- از گناهان کبیره- شیرینی تولد- سرگرد قدیمی ۷- وارونه سو- گوارا- موجود خیالی قصه‌ها- قلم ۸- بول خارجی- فرار کردن- بخش سایش پذیر ترمز ماشین- دیروز عرب ۹- برقرار و آباد- میدانی قدیمی در تهران- عضو شورای پیچیدن ۱۰- از جزایر اندونزی- هراس- فاصله دار ۱۱- بیماری عفونی بسیار واگیردار که عموماً گلو را مبتلا می‌کند- نوعی موشک ۱۲- بنده و شما- سلاح مرگبار- دیرینکده- حرف خطاب ۱۳- نظرات انتخاباتی- فرمانده بدن- یشقاب بزرگ مقرر- مزد و پاداش ۱۴- عیب و عار- سی و ششمین ایالت آمریکا- متین ۱۵- اگزیتانسیالیسم- غذای محبوب ژاپنی‌ها

طراح:علیرضا سجادی فر | شماره ۵۰۶۰

۵	۸	۷	۲	
			۶	۷
		۶	۸	۴
۹			۳	
		۱	۵	۴
۸	۳		۲	
		۲		
		۶	۳	
		۲		۵

**جدول کلمات متقاطع**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲

**از راست به چپ**

۱- جوان‌ترین امام شیعه که سالروز تولدش بر شیعیان جهان مبارکباد- مدیر کل آژانس اتمی ۲- نماینده سیاسی یک دولت در کشوری بیگانه- کیف‌ساز- ترکیب تیم ورزشی ۳- گودال- حصر و طمع- بسیار- راه فاضلاب ۴- مسواکی- پار کلبه- خواب خوش- سلطه و نفوذ ۵- استخوان بالای مغز سر- نوعی بازی محلی کودکان ۶- مال نمازگزار نباید غضبی باشد- چین و شکن- سوسوگات گجرات ۷- آخرین تراژدی ولتر- مزیت و رجحان- حرف فاصله ۸- کفش- ابر- وزیر خارجه دولت اوپاما- نام الوز، مدافع یونوتوس ۹- گشوده- اثر شیخ بهایی- پیامبر آیین یهود ۱۰- درس خوانده- تن پوش گرمابه- می‌گویند دوستی می‌آورد ۱۱- مشایعت- دوخت داخلی صندلی، بدنه و سقف ماشین ۱۲- دفن کردن مرده- راست و درست بودن- ماده اصلی باروت- ترک استخوان ۱۳- صد و یازده- فریاد شادمانی- عصاره گوجه فرنگی- ته چک ۱۴- نوعی پارچه نخی سفید و نازک- از لوازم آرایش- گلی معطر و درشت ۱۵- فینال- پسر گشتاسب در شاهنامه

جدول ۱۵ در ۱۵